

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد که مرحوم استاد چون خیلی اصرار داشتند در اینکه در شبهات حکمیه کلیه استصحاب بقاء حکم مع ارض است به استصحاب عدم جعل. عرض کردیم این مطلب تعارض شاید مثلا دو قرن قبل از ایشان مطرح بوده است ایشان سعی کرده اند حالا دو قرن کمتر، سعی کرده اند به هر نحوی شده است این تعارض را ثابت بدانند و لذا بگویند استصحاب بقاء مجعول به قول ایشان یا حرمت، استصحاب حرمت جاری نمی شود. لذا هی سعی کرده اند وجوه من الاشکال را مطرح کنند و جواب دهند.

وجه دیگر اینکه استصحاب عدم جعل معارض بمثله فی رتبه. چون اینها یک بحثی دارند که اگر اصول متعدد بود بعضی هایش رتبتا مقدم بود اگر در رتبه مقدم مثلا دو اصل معارض بودند تساقط می کنند به اصل بعدی می رسند.

فان استصحاب عدم جعل الحرمة، چون استصحاب عدم جعل حرمت است. معارض با استصحاب عدم جعل حلیه. لوجود العلم الاجمالی بجعل احدهما فی الشریعه المقدسه. فیبقی استصحاب بقاء مجعول و هی حرمة بلا معارض. این خلاصه اشکال.

پس ما سه استصحاب داریم. استصحاب حرمت که به قول ایشان بقاء مجعول است. رتبه بعدش هم عدم جعل حرمت و عدم جعل حلیت. این دو تا معارض هستند ساقط می شوند آن یکی بلا معارض می ماند. این تعبیر به اینکه این استصحاب ها مقدم هستند یا آن اصل مقدم است یا این کذا اینها بیشتر مال اصول متأخر شیعه است این در اصطلاح قداما نبوده است. نه سنتا نه شیعتا. البته این هم هست یک مقداریش عامل این بحث ها آن توسعه ای است که برای استصحاب داده اند. چون لا تنقض الیقین بالشک را برای استصحاب زده اند و این را هم اطلاق گرفته اند تا حرفی که پیش می آید و این جمله تا اینجا که ملاحظه میفرمایید استصحاب عدم جعل حرمت استصحاب عدم جعل حلیت اینها با هم معارضه می کنند تمام دلیل اینها هم همان لا تنقض الیقین بالشک است. بعدش هم آن طور می شود.

بعد ایشان جواب می دهند جواب اول اینکه اصلا استصحاب عدم جعل حلیت معنا ندارد. چون لان الحلیه و الرخصه کانت متیقنتا متحققتا فی صدر الاسلام. حالا خصوص خب بگوئیم در همه شرایع مثلا

و الأحکام الالزامیه قد شرّعت علی التدریج، فجمیع الأشياء کان علی الاباحه بمعنی الترخیص و الامضاء

حالا این امضا نمی دانم چیست.

.....
کما يدل عليه قوله (عليه السلام): «استکتوا عما سکت الله»

این بعد از شریعت است نه قبل از شریعت. مضافا که سندش هم روشن نیست.

و قوله (عليه السلام): «كلّمّا حجب الله

البتّه اینجا کلمات را سر هم نوشته است. قاعدتا باید منفصل نوشته می شد حالا متصل چاپ کرده اند. کل ما حجب الله حالا بحث نکنیم که اصلا متصل است یا منفصل چون اصلا کل ندارد در روایت. ما حجب الله است. و قوله عليه السلام کل ما حجب الله، عرض کردیم این روایت مبارکه حجب با یک سند واحد در کتاب توحید کافی آمده است ما حجب الله عن العباد علمه ندارد. فهو موضوع عنهم یا مرفوع عنهم. و در کتاب توحید صدوق با همان سند آمده است علمه دارد. چون در این نسخه قدیم جامع الاحادیث این نسخه جدیدش را نگاه نکرده ام. این را به عنوان نسخه بدل نوشته است. نه نسخه بدل نیست دو مصدر است. یعنی کتاب توحید کلینی بدون علمه است کتاب توحید صدوق با کلمه علمه است.

علی ای حال این را تأکید می کنم چون بعضی از معاصرین گفته اند حدیث برائت سندش ضعیف است لکن این حدیث حجب خوب است. ما حجب الله عن العباد بعد در مشکل گیر کرده اند که علمه در نسخه است بعد گفته اند بله اگر ما حجب الله علمه با شد قابل اعتماد نیست در بحث برائت. ما هم چون ما حجب الله علمه چیزهایی که انسان نمی تواند به آن علم پیدا کند خب معلوم است مکلف به آنها نیست. راهی برای علم ندارد. تعجب است از آقای خویی.

و قوله عليه السلام، کلمات اولاً کلمات نیست ما حجب الله علمه، این ما حجب الله علمه نسخه مرحوم صدوق است. خب تبعا می دانید آقایان یک بحث دارند که صدوق اضبط است یا کلینی لکن به ذهن ما چون سند یکی است و صدوق بعد از کلینی است احتمالا صدوق می خواسته است اشاره کند که نسخه کلینی غلط دارد صحیحش ما حجب الله علمه. ظاهرش این طور باشد لذا نسخه صدوق به نظر ما مقدم است. علی ای حال فجميع الاشياء كان على الاباحه این کان علی الاباحه ایشان که می خواهند امر عقلی بگیرند این با تمسک به روایات نمی سازد. خیلی بعید است و تعجب است از مرحوم استاد که چرا حدیث اطلاق نقل نکرده اند کل شیء مطلق چون ایشان دلالت حدیث مطلق را قبول کرده اند بعد برائت. آن نه سند دارد و دلالتش بدتر.

.....
علی ای حال می دانید در حوزه های ما متعارف بوده است چیزهایی در السن جاری بوده است خیلی رویش فکر نمی کردند مثل حرّم علیکم الخبائث. نداریم همچین آیه ای در قرآن. نعم بعض الاحکام الذی شرّع لحفظ النظام کحرمة قتل النفس و حرمة اكل اموال الناس و حرمت زنا معروف است که شرایع و قوانین برای پنج چیز است. یکی نفوس است یکی اموال است

و غيرها من الأحکام النظامية غير مختص بشريعة دون شريعة، و قد ورد في بعض النصوص أنّ الخمر ممّا حرّمت في جميع الشرائع. و الحاصل أنّ وطء الحائض مثلاً كان قبل نزول الآية الشريفة «فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ» مرخصاً فيه

حالا اثبات اين مطلب مرخصا فيه يعنى شرعا ديگر بايد بگويم. اما احتمال دارد که مخصوصا در مکه که افراد متدين تابع حنفيه بودند شايد در حنفيه نبود حالا معروف اين است که در جای ديگر هم اگر زن حائض می شد اصلا در خيمه خاصی قرار می دادند اصلا نزديکش نمی شدند تا تمام کند دوران عادت را. و اين تقريباً آيه مبارکه یک مقدار تسهيل است. فاعتزلوا النساء في المحيض يعنى با اينها قطع رابطه نکنيد فقط آن مسئله خاص نبايد باشد و الا بقيه مسائل به نظرم می آيد که شايد مرحوم استاد چپه فهميده است. به هر حال ايشان فرموده اند که عدم جعل حليت ديگر خب می گويم اينها خودش چون مواردی را که ذکر کرده اند مطلبی را که ذکر کرده اند احتياجي به کار دارد فلا مجال الستصحاب عدم جعل الحليه حالا انشاء الله خواهيم گفت که اينها همه اش خيالات است. بعد نوشته اند وجه دوم

الوجه الثاني: أنّه لا معارضة بين استصحاب عدم جعل الحلية و استصحاب عدم جعل الحرمة

چون جامع دارند و جامعشان استصحاب عدم جعل است. شارع هيچي جعل نکرده است نه حرمت نه حليت. حدود یک صفحه و خورده ای شرح داده اند آقایان مراجعه کنند چون مطلبی ندارد.

الوجه الثالث: أنّه لو تنزلنا عن جميع ذلك فنقول

ما با اینکه تقريباً می دانيم که اين مطالب محصلی ندارد و وقت آقایان را می گيرد باز هم مهم هایش را می خوانيم. اگر بخواهيم همه را بخوانيم خیلی طول می کشد

الوجه الثالث: أنّه لو تنزلنا عن جميع ذلك فنقول: إنّ يقع التعارض بين هذه الاستصحابات الثلاثة في مرتبة واحدة، لا أنّه يقع التعارض

بين استصحاب عدم جعل الحرمة

اینها در یک رتبه هستند این طور نیست که جعل حرمت و حلیت مقدم باشد. بله البته این مطلب که جواب ثالث ایشان است که باز هم آقایان مراجعه کنند این خودش باید تنقیح شود که استصحاب عدم جعل آیا مقدم است بر استصحاب بقاء مجعول یا خیر. لذا ایشان فرمودند و ربما يقال فی المقام، این ربما يقال فی المقامش اساس این وجه سوم است. کاشکی اساسا این را ذکر می کرد این هم یک اشکال دیگر. تا به حال چند اشکال شد؟ اشکال به این تعارض. این خودش یک اشکال اساسی است و آن اینکه اصاله عدم جعل حاکم است بر استصحاب بقاء مجعول. چون اگر گفتیم شارع ما را تعبد کرده است که جعلی نیست دیگر شکی نداریم که آیا مجعول باقی است یا خیر. جای این بحث ندارد. اصاله عدم جعل الحرمة حاکمه، البته این حاکم جعل حلیت و عدم جعل حلیت هم همین طور است. لذا این وجه ثالث را دیگر نخواندم. نکته فنی اش همین است. یک کمی عبارت مشبّه است. نکته فنی اش این است که رتبه عدم جعل چه حلیت چه حرمت مقدم است بر بقاء مجعول. لکون الاول اصلا سببیا چون اصاله عدم جعل اصل سببی است

بالنسبة إلى الثاني، فإنّ الشك في بقاء الحرمة مسبب عن الشك في سعة جعل الحرمة و ضيقها

یک بحثی دارند آقایان که خواهد آمد در محل خودش. اصل سببی به قول آقایان بر اصل مسببی مقدم است. البته این را باید قبول کرد که انصافا این مطالب در کلمات قدما چه سنی چه شیعه خیلی تنقیح نشده است و این انصافا اگر درست در بیاید در این کلمات متأخرین شیعه تنقیح لطیفی شده است. من یک اشاره اجمالی کنم بعد هم جواب آقای خوبی را از این مطلب. یک بحثی دارند آقایان که سابقا اینکه مثلا می گفتند این در فقه مخصوصا اگر یادتان باشد در شرح لمعه زیاد است در اجاره و بیع و اینها که اگر اختلاف شد یکی این طور گفت یکی آن طور گفت

قليل يقدم قول اول و قيل يقدم قول دوم لاصاله فلان. دو اصل را با هم معارض قرار می دهند میگفتند این مدعی است آن مدعی است این تنقیح نبود در کلمات قدما انصافا دیگر حالا بخواهیم برای شما مثال های فراوان در شرح لمعه و دیگران بگوییم طول می کشد. خود آقایان مراجعه کنند مطلب را در می آورند. مرحوم شیخ این را تنقیح کرده اند اصول را مثلا اصول محرز بر غیر محرز مقدم است. آنها مثلا اصاله البرائة را با استصحاب معارض می گرفتند. اصاله البرائة اصل غیر محرز است استصحاب اصل محرز است اصول محرز مقدم است. در اصول محرز یا مطلقا آن جاهایی که اصل سببی باشد بر اصل مسببی مقدم است. البته غالبا در اصول محرض. اصل سببی بر اصل غیر مسببی مقدم است. نکته فنی اش که بعدها اینها متعرض شده اند البته خب سابقین خیال می کردند تعارض می کند. و لذا متحیر بودند. خب یک مثال معروف بزنیم البته آقای خوبی مثال دیگری زده اند چون مثالی که معروف است مثال دیگری بزنیم چون نکته ای دارد.

اگر لباسی بود نجس بود آبی هم بود که سابقا کَر بود شما استصحاب بقاء کَریت می کنید. این لباس نجس را با این آب می شورید. با آبی که سابقا کَر بود. خب اینها فکر می کردند تعارض پیدا کرد. چون استصحاب بقاء نجاست می گفت لباس نجس است استصحاب بقاء کلیت می گفت که لباس پاک است. وقتی آب کَر است آن لباس پاک است با آب کَر شسته شده است. استصحاب بقاء نجاست می گفت لباس نجس است.

اینها تصور تعارض داشتند که استصحاب و نکته ف نی اش هم این بود که اصلی که دلالت می کرد اصل واحدی بود نه دو اصل. لا تنقض الیقین بالشک و میدانید به طور طبیعی همیشه عام حالا این را یا عام بگیرید یا مطلق بگیرید. عام یا مطلق نسبتش به افراد و نسبت به افراد طبیعت علی حد واحد است. این جور نیست که یکی را بگیرد بعد دیگری. نسبتش واحد است. این یک نکته است که باید در نظر داشت. نسبتش اگر در شهر بیست عالم هست گفت اکرم العلما مثلا بعضی هایشان محتاج تر هستند من باب مثال. بگوییم اکرم العلما اول علمای محتاج را اکرام کن بعد غیر محتاج را. این نیست در عام خوب دقت کنید رتبه در نمی آید. طولیت در نمی آید. شأن عام این است که همیشه در عرض و احد است افراد را در عرض واحد می بیند چون دیدم یکی مثلا نوشته است اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم، اولی الامر یعنی اهل بیت. اگر در غیبت شد آن وقت علما فقها. همچین چیزی نمی شود. این اوهامی است که آقایان دارند. همچین چیزی که بیاید اولی الامر دو درجه است. اول امام معصوم. حالا آن هم ظاهرا نوشته است اگر نبود. خیال کرده نبود یعنی غیبت عدم امام. یک چیز دارد مرحوم خواجه نصیر که وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه مناظرا عدمه را به خود امام زده اند. خیال کرده اند مراد عدم امام است. تعبیر عدمه به تصرف بر می گردد حرف خواجه هم درست نیست باطل است نمی خواهم شرح دهم این تفکرات سوابق ذهنیه اسماعیلی گری در ذهن ایشان است به نظر ما درست است. حالا توضیحاتش را وقتی که، علی ای حال مثلا این طور بگوییم اولی الامر اول امام معصوم می گیرد حالا این آقا که نوشته است اگر نبود یعنی اگر تصرف نبود. امام معصوم که نبود ندارد در تصرف و اعتقاد شیعه. علی ای حال اگر امام تصرف نداشت غیر معصوم بگیرد. عام طبیعتش این طور نیست. طبیعت عام شمولش بر افراد به نحو واحد است. در آن طولیت در نمی آید مگر به دلیل خارجی. آن معقول است دلیل دیگر باید بیاید. و الا خود عام طولیت در آن در نمی آید. خود مطلق طولیت توش در نمی آید.

این قاعده کلی همیشه در ذهنتان باشد پس مشکل این است که لا تنقض الیقین بالشک. این هم آب را می گیرد می گوید آب کَر است هم لباس را می گیرد می گوید لباس نجس است نسبتشان واحد است نمی شود یکی را بگیرد یکی را نگیرد. اصلا نکته بحث سببی و مسببی این است. دلیل واحد است لکن این دو تا در طول هم هستند. مدعای شیخ و من تأخر بلکه من سبق این است که لا تنقض الیقین

بالشک فقط کَریت را می گیرد دیگر در نجاست جاری نمی شود. با اینکه نسبتش واحده است فرق نمی کند روشن شد؟ این راهی را این که تعارض معلّم شد چرا قدما تعارض فهمیده اند و چرا متأخرین تعارض نفهمیده اند؟ آن نکته فنی این است و لذا هم در عبارت عده ای شان بود که اینجا معارض هستند. اصاله بقاء النجاسه استصحاب بقاء نج است می گوید که این ثوب نجس است استصحاب بقاء کَریت می گوید این ثوب پاک است. نجاست و طهارت در ثوب، روشن شد سرّش؟ جوابی که مرحوم شیخ و بزرگان و خیلی هم فنی است خواهیم گفت تقدّم اصل سببی را کلمات اقا ضیاء مطلبی را که استاد اینجا فرموده اند تقریباً اشاره به حرف اقا ضیاء دارد. این که چطوری با چه آن مثل سحر سحر می ماند چطوری با چه بیانی کاری کنیم که اصاله استصحاب، استصحاب بقاء کَریت جاری شود استصحاب بقاء نجاست جاری نشود. با اینکه هر دو مصداق هستند دیگر. هر دو مصداق استصحاب هستند و طبیعتاً این طور است که عام نسبت به افراد خودش متساوی الاقدام است به یک نحو و احد هر دو را می گیرد. به یک عرض و احد می گیرد. طولی معنا ندارد. این طور نیست که اول آن اگر نبود این. نه به یک عرض واحد همه را می گیرد. در عرض و احد. مطلق هم می دانید مطلق چون ناظر به افراد نیست طبیعت است. هر جا که طبیعت صدق کند. هر کاری که طبیعت صدق کرد. حالا البته یک بحثی دارند که لا تنقض یقین بالشک عام است یا مطلق است؟ ظاهرش باید مطلق باشد. حالا بهر حال وارد آن بحث نمی شویم چون قبول نکردیم دلالتش را چون این فرقی هم دارد متعرض آن بحث نشدیم این غفلت نبوده است چون خیلی معتقد به دلالت نبودیم لذا دنبال آن بحث نبودیم.

پس در اینجا این نکته روشن شد چون یک اصلی آمده اند آقایان گفته اند و خلاصه تقریب چون آقای خوبی هم یک عبارتی دارد که می خوانم. خلاصه تقریب این است که چون اینجا تنزیل است چون اصل عملی است. وقتی می خواهد یک کاری را بکند باید به لحاظ نکته ای باشد. وقتی گفت کَریت استصحاب بقاء کَریت یعنی من می آیم تمام آثار کرّ را بار می کنم. از آثار کرّ این بود که اگر لباس نجس با آن شسته شود پاک می شود و الا آثارش که نمی شود اما اگر گفت استصحاب بقاء نجاست می گوید من آثار نجاست بار می کنم از آثارش این نیست که اگر با آب مشکوک مثلاً آسابقاً کرّ شسته شد مسبوق به کَریت این هنوز نجس است. لذا معتقدند که دلیل واحد جوری است که فقط ناظر به یکی است یکی دیگر را نمی گیرد. حالا انشاء الله خواهد آمد شما می گوید این حرف هم حالا اصولیین الآن مفروغ عنه گرفته اند تعارض قائل هستیم کما اینکه قدما عده ای بودند. در عباراتشان تعارض هست ما تعارض قائل هستیم. این یک نکته ظریف فنی است که استصحاب در کَریت جاری بشود و با جریان استصحاب در کَریت اصلاً نجاست دیگر استصحاب نج است جاری نشد. دقت کردید؟

این بحث اصل سببی و مسببی. لذا حالا این اگر روشن شد و آقای خوبی حالا من جواب آقای خوبی را هم بخوانم تا بعد معلوم شود.

و هذا الكلام و إن كان موافقاً للمختار في النتيجة

چون این کلام معنایش این است که جاری نشود استصحاب بقاء مجعول.

إلا أنه غير صحيح في نفسه، لما مرّ غير مرّة و يأتي إن شاء الله تعالى من أن الملاك في الحكومة ليس مجرد كون أحد الأصلين سببياً و

الآخر مسبباً، بل الملاك

مهم این نیست که سببی مسببی. البته سببی مسببی مهم هست ملاک سببی مسببی این است به نظر ایشان. البته می گویم من عبارت را

می خوانم روشن نیست فکر کنم نظرشان روی همین باشد آن نکته این است که وقتی اصل سببی جاری شد آن اثار را می بیند. اگر آن اثار

را دید دیگر نوبت آن اصل نمی رسد. چون می گوید این پاک شد دیگر. دیگر جای این نیست که استصحاب کنید. مخصوصاً این نکته

احدهما ناظر به دیگری است آن یکی ناظر به یکی دیگر نیست. این طوری است. اصاله بقاء کریه ناظر به این هست حالا اصاله بقاء

النجاسه ناظر به آن نیست.

بل الملاك كون المشكوك فيه في أحد الأصلين أثراً مجعولاً شرعياً

این مرادشان این است روشن شد؟ اثرا مجعولا شرعيا این عرض کردم اینها می گویند وقتی گفت استصحاب بقاء کربت چرا استصحاب

بقاء کربت می کند چرا می گوید هنوز کرباقی است؟ برای اثار دیگر. یکی از اثار که لباس نجس است پاک می شود. پس اگر دلیل آمد

این را گرفت خواهی نخواهی همین لا تنقض نجاست را نمی گیرد.

كما في المثال معروف

البتة این مثال معروف را ایشان جور دیگر زده اند به قول ایشان مثال معروف لکن آنجا دو اصل هستند در مثال ایشان در مثال من که

لطیف تر بود یک اصل است. ما مثال زدیم در آبی که شک در کربتش داریم. ایشان مثال زد به آبی که شک در طهارتش داریم. اصاله الطهارة

یک آبی است که مشکوک است پاک است یک لباسی هم که سابقاً نجس بوده است. ایشان این مثال می گوید اصاله الطهارة اگر جاری

شد دیگر استصحاب بقاء نجاست معنا ندارد. حالا مثال ایشان فرق نمی کند لکن مثال من نکته فنی لطیف تری داشت که چطور یک اصل

واحد در دو مورد که هر دو فرد او هستند یکی را می گیرد یکی را نمی گیرد. اینجا هم ممکن است بگوییم دو اصل است. اصاله الطهارة یک

چیز است استصحاب نجاست یک چیز است. اینجا چون دو تا است خیلی همچنین فت که احساس برانگیز نیست این یکی ما بیشتر.

إذا غسل ثوب نجس بماء مشكوك النجاسة، فالشك في نجاسة الثوب مسبب عن الشك في طهارة الماء، و جريان أصالة الطهارة في الماء موجب لرفع الشك في طهارة الثوب، لأن من الآثار

عرض کردم این نکته اصل سببی این را گرفته اند. آثار مجعوله

الآثار المجعولة لطهارة الماء هو طهارة الثوب المغسول به، فأصالة الطهارة في الماء تكون حاکمة على استصحاب النجاسة في الثوب، بخلاف المقام، فانه ليس عدم حرمة الوطء من الآثار الشرعية لأصالة عدم جعل الحرمة، بل من الآثار التكوينية له، لأن عدم الحرمة خارجاً ملازم تكويناً مع عدم جعل الحرمة

اول گفته است ملازم بعد گفته است عینه حقیقتاً.

بل هو عینه حقیقة، و لا مغایرة بینهما إلا نظیر المغایرة بین الماهية و الوجود

نمی دانم مبنای ایشان در ماهیت و وجود چه بوده است.

فلا معنى لحكومة أصالة عدم جعل الحرمة على استصحاب بقاء المجعول

بهر حال ما که فعلاً نفهمیدیم این دو سه سطر اخیر ایشان مراد ایشان چیست. لکن خلاصه مطلب که اگر بنا شد که عدم جعل معنائش حرمت باشد اگر بنا شد عدم حرمت معذرت می خواهم اگر عینش باشد دیگر نمی خواهد دنبال بحث چیز برویم در حقیقت این نمی خواهد عدم جعل ثابت کند می گوید عدم الحرمة. شما میدانید که شارع حرمت قرار نداده است برای این. بعد یک مدت زمانی حرام شد بعد از این حرمت شک کردیم که استصحاب حرمت کنید یا عدم حرمت اول. خب عدم حرمت اول مقدم است. من تعجب می کنم از ایشان که چه می خواهند بفرمایند ما که نفهمیدیم. حالا این مغایرت وجود ماهیت چون بحثی است در جای خودشان ذهن مبارک ایشان چه هست که نمی دانم نظیر مغایرت وجود ماهیت هم مثلاً هر دو را اصیل می داند. بهر حال چون می دانید در این مباحث هر کسی هر چیزی می خواهد می گوید خیلی وارد این بحثها نمی شویم اما اینکه ملازم تکویناً، من تعجب می کنم به اصالة عدم جعل شما اثبات حرمت می خواهید بکنید عدم حرمت. اینکه اثر شرعی است. بعد می گوید هو عینه حقیقتاً. اگر عینه حقیقتاً خب چرا اطعاب نفس می فرمایید؟ به جای استصحاب عدم جعل بگویند استصحاب عدم حرمت. این معارض می شود با استصحاب بقاء حرمت. اینجا هم با هم معارض می شوند. هر دو هم حکم شرعی هستند. قطعاً عدم حرمت مقدم است بر بقاء حرمت. این را نفهمیدیم حالا این راه حکومت را ایشان سعی کرده اند جواب دهند ما که فعلاً نفهمیدیم آقایان خودشان مراجعه کنند. الثالث، عرض کردم دقت می کنید چقدر ایشان اتعاب نفس

کرده اند چون این مطلب از زمان مرحوم فاضل نراقی مردود شده است. شیخ و مرحوم نائینی و دیگران رد کرده اند. ایشان در اینجا خیلی هم مخصوصا مصباح خیلی ایشان مفصل صحبت نکرده اند. موجز کتاب خلاف مثل محاضرات ایشان خیلی معلوم می شود اتعاب نفس فرموده اند در اینکه این تعارض را مستحکم کنند. تعارض بین عدم جعل و بین بقاء مجعول.

(الثالث) ما ذكره المحقق النائيني «ره» و هو أن استصحاب عدم الجعل غير جار في نفسه، لعدم ترتب الأثر العملي عليه، لأن الجعل عبارة عن إنشاء الحكم في مقام التشريع، و الأحكام الإنشائية

احکام انشائی مراد مرحوم نائینی از احکام انشائی در مقابل احکام فعلی است. این را همین اخیرا توضیح دادیم کرارا مرارا و اشاره هم کردیم که خیلی روشن نیست. احکام انشائی در اصطلاح ایشان آن ها که بر می گردد به مقام جعل مقابلش احکام فعلی فعلیت حکم به تحقق موضوع. ایشان نظرشان این است. پس اگر مقام جعل را دیدیم احکام انشائی است اگر تحقق موضوع در خارج شد می شود فعلی. خب قدم جعل در مقام انشاء جعل نکردیم خب بعد شارع جعل حرم کرده است برای زن بعد این زن الآن پیدا شده است که دوران حیضش انقطاع دم شده است. این حکم الآن فعلی است. من فکر میکنم شاید همان بحث مثل قضیه حقیقیه و قضیه خارجییه مرادش باشد که دیروتر توضیح دادیم فکر می کنم. بهرحال و الاحکام الانشائية، عرض کردیم در بعضی از اصطلاحات حکم انشائی آن است که مثلا جعل شده باشد ولو به داعی اختبار و احکام آزمایشی. حکم فعلی آن

است که به داعی جدی باشد. این هم یک اصطلاح دیگر. اصطلاح مرحوم نائینی و به تبع او مرحوم استاد، حکم انشائی آن است که در مقام جعل و تشريع لحاظ شده است. حکم موضوعی فعلی آن است که فعلیت موضوع باشد. یعنی ایشان یک مرحله فعلیت موضوع را در نظر گرفته است.

ما عرض کردیم یک مرحله جعل ان مراتب مراحل سبعة حکم را که بررسی کردیم خیلی روشن می کند این خرابی هایی که در این بحث ها می آید. ما عرض کردیم یکی مقام تشريع داریم بعد هم مقام ابلاغ و ارسال. یا به اصطلاح امروز رسانه ای کردن. فعلیت به این است. در این حالت رسانه ای کردن حکم فعلی می شود نه به تحقق موضوع خارجی. خب خب خیلی دعوا نمی کنیم. عرض کردم این مصطلحی را که نائینی به کار برده است به لحاظ اصطلاح اشکال ندارد اما فنی نیست. در امور اعتباری اعتبار کردن مشکل ندارد اما فنی نیست تحقق موضوع در خارج در قوانین فنی بررسی اش نمی کنند. آن نکته ای ندارد. یکی جعل نکته دارد یکی مقام فعلیت به اصطلاح ما که ارسال رسل باشد این تأثیر دارد یکی هم مقام وصول به مکلف. اما اینکه موضوعش در خارج پیدا شود یا خیر الآن مثلا می گوییم نماز ظهر واجب

است با اینکه ظهر نشده است. سه ساعت دیگر مثلاً دو ساعت دیگر ظهر می شود دو ساعت و نیم دیگر ظهر می شود آن وقت فعلی می شود. خیلی خلاف متعارف است نکته ای ندارد که ما بیایم ظهر را در نظر بگیریم بگوییم قبل از ظهر یک جور است بعد از ظهر یک جور است حکم. این در اعتبارات قانونی محلی ندارد اصلاً در اعتبارات قانونی مثلاً قانن آمده است که هر کسی ملک داشت دو بیست متر باید مثلاً اینقدر عوارض بدهد. حالا من ندارم خب نمی دهم. بعد از اینکه رفتم زمین سیصد متری خریدم باید بدهم. اینکه خریدم و نخریدم قانونی نیست در قانون تأثیرگذار نیست. نکته قانونی ندارد. این مطلبی که ما گفتیم نکته قانونی دارد چون مسئله ارسال رسل هست انزال کتب هست رسانه ای کردن هست بعد مرحله وصول به مکلف است اینها قانونیت دارد یعنی نکته قانونی دارد.

و الأحكام الإنشائية لا تترتب عليها الآثار الشرعية

مثلاً الآن که قبل از ظهر است حکم انشائی است به تعبیر ایشان. بعد از زوال حکم فعلی می شود.

بل و لا الآثار العقلية من وجوب الإطاعة و حرمة المعصية مع العلم بها فضلاً عن التعبد بها بالاستصحاب، فانه إذا علمنا بأن الشارع جعل وجوب الزكاة على مالك النصاب، لا يترتب على هذا الجعل أثر ما لم تتحقق ملكية في الخارج درست است این اثر ملکیت در خارج بار می شود این نکته قانونی و بحث اصولی ندارد. نکته ای ندارد.

و عليه فلا يترتب الأثر العملي على استصحاب عدم الجعل، فلا مجال لجريانه.

جای جریان استصحاب نیست. این اشکال مرحوم آقای نائینی که استصحاب عدم جعل نکته ای ندارد. البته ظاهراً ناقص آورده اند. من هم قول داده بودم که برگردیم خود کتاب نائینی را بخوانیم حرف هایی که آقا ضیاء گفته است. چون خیلی طولانی شد بس است به همین مقدار اکتفا می کنیم دیگر کتاب نائینی را نمی خوانیم آقایان مراجعه کنند.

علی ای حال خلاصه بحث ایشان این است استصحاب عدم جعل فعلیت پیدا نکرد اما استصحاب بقاء مجعول فعلیت پیدا کرد. پس استصحاب عدم جعل جاری نمی شود و استصحاب بقاء مجعول جاری می شود. البته جوابی که مرحوم آقای خوبی داده اند خیلی هم طولانی است خیلی روشن روشن نیست. نمی دانیم حالا ایشان یک کمی اش را می خوانیم

و (الجواب) عنه يظهر بما ذكرناه في الواجب المشروط و التزم هو «ره» به أيضاً من أن الأحكام الشرعية اعتبارية لا وجود لها إلا في

عالم الاعتبار

در وعای اعتبار اینها وجود چون انشاء الله تعالی چون بعد مستقلا مرحوم نائینی دارد آقای خویی هم پیگیری کرده اند در مبحثی که در همین استصحاب خواهد آمد، در بحث استصحاب در احکام وضعیه انشاء الله چون نائینی چند مقدمه چیده است اینجا در این بحث احکام وضعیه که بعد از این خواهد آمد. آقای خویی هم دنباله روی کرده اند اینجا این مطالب را شرح دادیم.

و لیست من سنخ الجواهر و الاعراض الخارجية

البته این احتمال هست که از سنخ اعراض باشد نه اینکه نیست اما خب خلاف تحقیق است و الا معقولیت دارد شاید از جهاتی هم مقبولیت داشته باشد.

بل وجودها بعین اعتبارها من المعتبر

این عین اعتبار است به قول آقایان شبیه اضافه اشراقیه است. مثل اضافه مقبولی نیست که دو طرف بخواهند. یک طرف کافی است. اینجا هم همین طور است.

و الاعتبار إنما هو بمنزلة التصور، فكما أن التصور تارة يتعلق بمتصور حالي و أخرى بمتصور استقبالي

کما اینکه این در صفات ذهنی هست یعنی در اوصاف نفسانی که جنبه حکایت از خارج و طریقت به خارج دارد گاهی به متصور حالی می خورد گاهی به متصور استقبالی اعتبار هم همین طور است

تارة يتعلق بمتصور حالي و أخرى بمتصور استقبالي

مراد ایشان این است تاره الآن اعتبار می کند می گوید نماز ظهر بعد از زوال واجب است. تاره زوال که شد اعتبار می کند می شود حالی. الآن اعتبار کرد می شود استقبالی.

فكذا الاعتبار تارة يتعلق بأمر حالي و أخرى يتعلق بأمر استقبالي بحيث يكون الاعتبار و الإبراز في الحال

خوب دقت کنید فی الحال خبر یک ون است. ابرازش الآن است اعتبارش الآن است ابراز، اعتبار نیست. ابراز بیان است ابراز نکته خاص خودش را دارد

و المعتبر في الاستقبال

مراد از معتبر در این جا وجوب نماز ظهر است که در استقبال بعد از زوال است.

کالواجبات المشروطة قبل تحقق الشرط

مثل همین نماز ظهر.

فان الاعتبار فيها حالي و المعتبر و هو الوجوب استقبالي

البته این اعتبار در اینجا این در فعلیت موضوع است نه بحث وجوب مشروط را ایشان مثال می زند. در وجوب مشروط این طور است شما می گوئید مثلاً آن جاءک الزید فاجتنب خمس. الآن ابراز کردید اما وجوب کی است؟ خود وجوب در آمدن زید است.

لعدم تحققه إلا بعد تحقق الشرط، و نظيره في الوضع الوصية فان اعتبار الملكية في موردها حالي

چون در وصیت می گوید که من اگر فوت کردم این خانه من را به مسجد بدهید. این حالی است

إلا أن المعتبر أمر استقبالي و هي الملكية بعد الوفاة.

فتحصل مما ذكرنا أن الواجب المشروط ما لا يكون فيه قبل تحقق الشرط إلا مجرد الاعتبار

مجرد اعتبار است البته این بحث چون سابقاً هم گذشت نقل شده است از مثل شیخ انصاری که وجوب نمی شود معلق بشود به آینده.

وجوب الآن است. و لذا بعضی ها معتقدند که واجب مشروط عین همان واجب معلق است. نه اعتبار حالیه. اصلاً وجوب حالیه. مستقبل مال ظرف واجب است نه وجوب.

و جميع الأحكام الشرعية بالنسبة إلى موضوعاتها

توضیح عرض کردیم موضوع در اصطلاح مرحوم نائینی و استاد چیزی است که امر اختیاری نیست. خارج از دایره طلب است. این

اسمش موضوع است. مثل دلوک شمس. دلوک شمس که اختیاری نیست. زوال ظهر. اصطلاحاً این است. اگر گفت اقم الصلاة، صلاه

را اقامه صلاه متعلق است تکلیف به آن خورده است دلوک شمس موضوع است. اینجا توضیح دادم کرارا مرارا

من قبيل الواجب المشروط، فقبل تحققها لا يكون بعث و لا زجر و لا طاعة و لا معصية، فتحقق الأحكام الشرعية الذي نعبّر عنه بالفعلية

يتوقف على أمرين: الجعل و تحقق الموضوع

عرض کردیم این مطالب خیلی جاهایش محل اشکال است.

فإذا انتفى أحدهما انتفى الحكم، مثلاً وجوب الصلاة بعد زوال الشمس يتوقف على جعل الوجوب من المولى و تحقق الزوال في

الخارج

ما در بحث واجب مشروط بحث کردیم گفتیم بحث جعل و اعتبار این امر سهلی است امر مشکلی نیست. ممکن است الآن جعل وجوب کند واجبش استقبالی باشد. فقط نکته در باب جعل آثار است. اگر آثار داشت این جعل درست است. ممکن است الآن جعل وجوب کند واجبش استقبالی باشد. فقط نکته در باب جعل آثار است. اگر آثار داشت این جعل درست است و الا جعل لغو است. نه اینکه غیر معقول است غیر مقبول است. توضیحاتش گذشت. و جعل هم می تواند به دو نحو بکند. این مشکل ندارد اشکال ندارد جعل وجوب کند در آینده واجبش باشد. اینکه حتماً الآن نمی شود جعل وجوب کرد در آینده جعل وجوب خواهد شد این هم معقول است دلیل را باید نگاه کرد.

فإذا زالت الشمس و لم يحكم المولى بشيء يكون الحكم منتفياً بانتفاء الجعل، فما لم يتحقق الموضوع وإن كان لا يترتب أثر على استصحاب عدم الجعل إلا أنه إذا تحقق الزوال يترتب الأثر على استصحاب عدمه لا محالة. و عليه فإذا وجد الموضوع في الخارج و شككنا في بقاء حكمه من جهة الشك في سعة المجعول و ضيقه، أمكن جريان استصحاب عدم الجعل في غير المقدار المتيقن لو لا معارضته باستصحاب بقاء المجعول

کیف ما كان جوابی را که داده اند اینقدر مبهم است که الآن نمی توانم چیزی به ایشان نسبت دهم. بهر حال نمی فهمم چرا ایشان فرموده اند در جو ابش. که مراد ایشان از شبهه نائینی را چطوری حل کرده باشند. چون یک ظاهر عبارت این است که اصلاً می خواهند حرف نائینی را قبول نکنند فعلیت را البته خب خلاف مبنای خودشان است. کیف ما كان بهر حال همین مطلبی که ایشان فرمودند. بعد ایشان دو نکته دیگر هم فرموده اند

ثم إنه لا يخفى أن ما ذكرناه من عدم جريان الاستصحاب في الشبهات الحكمية - مختص بالاحكام الإلزامية من الوجوب و الحرمة، و أما غير الإلزامي فلا مانع من جريان الاستصحاب فيه، و لا يعارضه استصحاب عدم جعل الإباحة، لما ذكرنا سابقاً من أن الإباحة لا تحتاج إلى الجعل

ما کرارا عرض کردیم اباحه اصولاً دو جور است. یک اباحه به معنای لا حرجیت در فعل است این جعل ندارد. و لذا در ذیل حدیث کل شیء مطلق هفت هشت معنا ذکر کرده اند به خلاف مرحوم استاد که دو تا آورده است. یکیش جعل دارد شارع جعل کند. و لذا کل شیء

مطلق ممکن است لا حرجیت باشد ممکن است که شارع جعل اباحه کرده است. آن هم تازه دو جور می شود واقعا حلالش کرده است یا ظاهرا. آن عدم لا حرجیت هم دور می شود ظاهرا و واقعا. ما این بحث هایش را سابقا انجام دادیم غرض ایشان می فرماید

فان الأشياء كلها على الإباحة، ما لم يجعل الوجوب و الحرمة

این كلها على الاباحه این قاعده اباحه است. یعنی اباحه واقعی. اما اصاله الاباحه اباحه ظاهری است. اینها را هم توضیح دادم حالا

ایشان ظاهرا خلط فرمودند

لقوله عليه السلام:

اسكتوا عما سكت الله عنه

این نمی خواهد روایت باشد که.

و قوله عليه السلام:

كلما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم

و قوله عليه السلام:

إنما هلك الناس لكثرة سؤالهم

سؤال چه ربطی به برائت دارد؟ این چون در آن روایت دارد که سؤال نکنید چون قوم موسی برایشان مشکل درست شد گفتند این گاو

چطوری است سنش چقدر باشد و هی سؤال کردند هی قید زدند. بنابراین هی سؤال نکنید حکم که جعل شد بروید انجام دهید این چه

ربطی به اصاله البرائه دارد؟

فالمستفاد من هذه الروايات أن الأشياء على الإباحة ما لم يرد أمر أو نهى من قبل الشارع، فان الشريعة شرعت للبعث إلى شيء و النهي

عن الآخر لا لبيان المباحات، فلا مجال لاستصحاب عدم جعل الإباحة، لكون الإباحة متيقنة

لكون الاباحه متيقنه آن عدم جعل هم متيقن است. این که شارع جعل نکرده است این هم طبیعت تمام شرایع است که جعل نکرده

است استصحاب نیست. عدم جعل استصحاب نیست. همچنان که اباحت متیقن است آن هم هست.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه - ۱۳۹۵/۱۲/۲۲

موضوع: خارج اصول فقه

صفحه ۱۵

جلسه: ۸۷

.....
فالشك في بقائها، فيجري استصحاب بقاء الإباحة بلا معارض، بل يكون استصحاب عدم جعل الحرمة موافقاً له.

و ظهر بما ذكرنا

بقية مناقشات را نمی خوانیم طولانی شد به حد کافی.

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين